

فلسفه مرگ از دیدگاه فلاسفه اگزیستانسیالیست و بازتاب آن در نقاشی مدرن دوره معاصر

چکیده

مضمون یکی از عناصر کلیدی هنر نقاشی است. در این میان، هنرمندان نقاش در طول تاریخی موضوعات مختلفی را به‌عنوان سوژه آثار خود برگزیده‌اند. در قرن‌های گذشته توجه انسان بیشتر به موضوعات معنوی و رمانتیک بود اما در دوران مدرن توجه به مشکلات اجتماعی انسان بیشتر شد. بدین ترتیب مکاتب و تابلوهایی پدید آمد که به دنبال یافتن معنا و آرامش در ماشین مرگ بودند که روزانه جان هزاران انسان را می‌گرفت. اما در قرون اخیر و از نگاه برخی فیلسوفان اگزیستانسیالیست، مرگ به معنای نویی به کار رفته است؛ به نحوی که دیگر به آن به منزله نقطه پایان زندگی نگاه نمی‌شود. از طرفی هنرمندان مدرن، مرگ را در آثار و هنر خود منعکس کرده‌اند. این پژوهش به روش تاریخی، تحلیلی و کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است. پژوهش حاضر با هدف بررسی فلسفه مرگ از دیدگاه فیلسوفان اگزیستانسیالیست و بازتاب آن در نقاشی مدرن دوره معاصر و در پی یافتن پاسخی برای فلسفه مرگ از دیدگاه فیلسوفان اگزیستانسیالیست چیست و نحوه بازتاب آن در نقاشی مدرن دوره معاصر است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی فلسفه مرگ و معناداری آن از دیدگاه فیلسوفان اگزیستانسیالیست.
۲. بررسی فلسفه مرگ بازتاب آن در نقاشی مدرن (با تأکید بر آثار پیکاسو).

سوالات پژوهش:

۱. فلاسفه اگزیستانسیالیسم چه دیدگاهی در ارتباط با فلسفه مرگ و معناداری آن دارند؟
۲. تأثیر فلسفه اگزیستانسیالیسم در باب مرگ و معناداری زندگی در نقاشی مدرن چگونه است؟

کلیدواژه‌ها: فلسفه مرگ، اگزیستانسیالیست، نقاشی مدرن، نقاشی معاصر.

مقدمه

ما انسان‌ها تنها موجوداتی هستیم که به مرگ می‌اندیشیم و به اصطلاح فلاسفه اگزیستانس، مرگ‌آگاه هستیم. آگاهی از مرگ به دلیل آگاهی از متناهی بودن است و این امر باعث می‌شود که به امکان‌های فراوان پیش روی خود پی ببریم، و باید از میان این امکان‌ها دست به انتخاب بزنیم. ناخوش بودن زندگی با درک غلط مرگ اتفاق می‌افتد. اگر انسانی که نسبت به خودآگاهی دارد نتواند با کمک درک و تفسیر مرگ، زندگی‌اش را تدوین کند، اسیر خواهش‌هایی خواهد شد که او را امیدوار به یک زندگی جاوید می‌نماید. در فلسفه وارثان کی یرکگور، به‌ویژه مارتین هایدگر (۱۹۶۲)، مرگ حقیقتی است بنیادین که به انسان اصالت می‌بخشد. مرگ‌آگاهی دازاین (Dasain) باعث می‌شود که هستی به‌سوی مرگ بودن خود را درک کرده و در نتیجه به یک انسان اصیل تبدیل شود. دازاین با مرگ، بر صمیمانه‌ترین حالت فراروی خود می‌ایستد. مرگ، امکان امتناع مطلق دازاین است. امکان اگزیستانسیال مرگ، بنیاد در آن دارد که دازاین ذاتاً خود، گشوده در خویش است. طبق نظریه بارت (۱۳۶۲) مرگ امکانی است که وقوع هر لحظه آن انتظار می‌رود به‌گونه‌ای که انسان از همان زمان که به عرصه وجود گام می‌نهد گویا مدت مدیدی است که عمرش را گذرانده و به مرگ می‌رسد. رابرت جی. آلسن (۱۳۸۸) در مقاله مرگ به این مسئله پرداخته است؛ علقه اولیه فلاسفه‌ای که به مسئله مرگ پرداخته‌اند، کشف راه‌های تسکین و غلبه بر خوف ناشی از مرگ است. اما مسائل مرتبط دیگری نیز هست که می‌توانند علاقه یا مشاجره در باب مرگ را برانگیزند. انسان چگونه درباره مرگ می‌آموزد؟

صالحی و اکبرزاده (۱۳۹۴) در مقاله خود، «تحلیل تطبیقی دیدگاه اسلامی و آرای مارتین هایدگر در زمینه مرگ آگاهی و پیامدهای آن بر سبک زندگی»، به این مسائل پرداخته است، که از دیرباز تاکنون، مرگ مورد توجه بوده است. قرن بیستم، قرن ظهور نظریات اگزیستانسیالیسم است؛ این مکتب بعضاً به هستی، انسان، مرگ و ... نگاهی متفاوت دارد. توجه اگزیستانسیالیست‌ها به‌گونه خاص هستی و وجود و نه مطلق وجود است که به دلیل این ویژگی‌ها و هم چنین توجه خاصی که به انسان و آزادی او دارند، مورد توجه برخی فیلسوفان بوده است که این مسئله شناخت دقیق این رویکردها و نقاط قوت و ضعف آن را می‌طلبد. میرزایی فشمی (۱۳۹۸) در پایان‌نامه خود با نام «عناصر اگزیستانسیالیستی در آثار نقاشان پست‌مدرن باتکیه بر آثار فرانسیس بیکن، سالوادور دالی و اندی وار هول» می‌کوشد تا با مقدمات در خصوص ارتباط هنر و اگزیستانسیالیسم، ویژگی‌های هنر پست‌مدرن و تأثیری که این ویژگی‌ها بر هنر نقاشی داشته است را مورد بحث و تحلیل قرار دهد. مبینی (۱۳۹۵) در مقاله خود تحت عنوان «فلسفه اگزیستانسیالیسم و تأثیر آن در هنر معاصر» می‌گوید قرن بیستم، قرن ظهور مکاتب فرهنگی بسیاری بوده است که در این مورد پیدایش تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گوناگون جهانی نظیر دو جنگ اول و دوم کمونیسم، جنگ سرد و ... هر یک تأثیرات خود را به دنبال داشته‌اند. یکی از این مکاتب ادبی؛ اگزیستانسیالیسم بود. چوبک و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله خود تحت عنوان «خوانش بدن در نقاشی‌های پیکاسو با مفاهیم فلسفی دلوز» آورده است: بدن بدون اندام دلوز، در نتیجه کنار گذاشتن دیدگاه دوگانه انگاری و ایده بدن بدون فاعل شناسانه مرکزیت ثابت ارائه شده است. انسان حاصل از این نگرش، موجودی است که ورای مسئله هویت، جنسیت یا هر ساختار از پیش موجود، در حال شکل‌گیری در لحظه است و این شدن‌های بی‌وقفه، هستی او را سبب می‌شود.

موسوی (۱۳۸۹)، در رساله خود تحت عنوان «مقایسه نسبت مرگ و معنای زندگی در هایدگر و سارتر» آورده است اگر این ادعا درست باشد که فیلسوفان وجودی بر جنبه‌های ترازیک زندگی تمرکز داشته‌اند، باید گفت که مرگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جنبه‌هایی از این دست، از دید آنان مغفول نمانده است. البته مسئله اینجاست که همه آنان بر این

باور نیستند که مرگ اساساً امری تراژیک است. بلکه گاه برای برخی از فیلسوفان وجودی مرگ جزئی از زندگی و پدیدارهای آن است که می‌تواند اثربخشی مثبتی بر سایر اجزای زندگی داشته باشد. صفوی مقدم (۱۳۸۸) در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی مفهوم مرگ از دیدگاه ژان پل سارتر و مارتین هایدگر» می‌گوید: از آنجاکه محور اصلی فلسفه‌های اگزیستانس «وجود» است، و این وجود در برابر «نیستی» و «مرگ» مفهوم می‌یابد؛ به همین دلیل یکی از نقاط برجسته و قابل تأمل در آثار فیلسوفان اگزیستانسیالیست پرداختن به موضوع «مرگ» است. علیرضایی (۱۳۹۶)، در رساله خود تحت عنوان «تبیین فلسفه مرگ در فلسفه تحلیلی جدید غرب (با تأکید بر جی فرانک روزنبرگ)» می‌گوید: مسئله «مرگ» در اندیشه مدرن غرب، به‌سان سایر مسائل مهم فلسفی - و شاید به‌عنوان مهم‌ترین آن‌ها - متأثر از رویکرد فیلسوفان تحلیل‌زبانی بوده است.

میرزایی (۱۳۹۸) در رساله خود با نام «عناصر اگزیستانسیالیستی در آثار نقاشان پست‌مدرن با تکیه بر آثار فرانسیس بیکن، سالوادور دالی و اندی وار هول» می‌کوشد تا با مقدمات در خصوص ارتباط هنر و اگزیستانسیالیسم، ویژگی‌های هنر پست‌مدرن و تأثیری که این ویژگی‌ها بر هنر نقاشی داشته است را مورد بحث و تحلیل قرار دهد. فلاح (۱۳۹۶) در مقاله خود به نام «محمداسماعیل دولابی امکانی برای طرح اگزیستانسیالیسم اسلامی»، بیان می‌کند امروزه تقریباً اجماع بر آن است که اگزیستانسیالیسم، بیش از آنکه متکی بر تعریفی واضح و متمایز باشد، ناظر به نوع خاصی از تفکر، به موضوعات شخصی است. با این تلقی از اگزیستانسیالیسم، می‌توان رد این نوع از تفکر را در سنت‌های دیگر به جز مسیحیت نیز یافت. خاتون قدمی (۱۳۹۳) در مقاله خود تحت عنوان «پاسخی برای بن بست‌های مارتین هایدگر درباره کتاب ایستادن در آن سوی مرگ پاسخ‌های کربن» به هایدگر از منظر فلسفی شیعی می‌گوید: اساساً نگاه انسان به ماوراءالطبیعه می‌تواند در زندگی منتج به دو رهیافت شود؛ یکی رهیافت کسی که به زندگی پس از مرگ قائل نیست و به همین دلیل نمی‌تواند جهان را براساس اهدافی متعالی نظام بخشد و دیگری رهیافت کسی است که مرگ را پنجره‌ای به جهان دیگر می‌داند. مرگ در این جا دیگر به معنای پایان همه‌چیز نیست بلکه دریچه‌ای است رو به آغازی دیگر در ارض ملکوت. فلسفه امری است پیشانظری و وظیفه فیلسوف توصیف پدیدارشناسانه تجربه، پیش از تعریف علمی آن است. در این جا فهم، براساس کار نظری صورت نمی‌پذیرد، بلکه فهم اساساً شیوه هستن انسان است.

صالحی و اکبرزاده (۱۳۹۴) در مقاله خود، «تحلیل تطبیقی دیدگاه اسلامی و آرای مارتین هایدگر در زمینه مرگ آگاهی و پیامدهای آن بر سبک زندگی»، می‌گوید از دیرباز تاکنون، مرگ مورد توجه بوده است. فیلسوفان و اندیشمندان بسیاری در زمینه مرگ نظریه‌پردازی کرده‌اند که باید اذعان کرد، تفاوت این نظریات به نوع جهان‌بینی‌هایی مربوط می‌شود که هرکدام از مکاتب و فلاسفه دارند؛ یعنی نوع نگاهشان به خدا، هستی و انسان. توجه به مرگ به این دلیل بسیار حائز اهمیت است که با نظر به موضع‌گیری‌هایی که نسبت به آن گرفته می‌شود، کارکردها و پیامدهایی را به همراه دارد که بر کیفیت زندگی و حتی سرنوشت افراد تأثیرگذار است. بابایی (۱۳۸۲) در مقاله خود به نام «زندگی به روایت مرگ» می‌گوید: زندگی با تولد-یا کمی پیش از آن آغاز می‌شود، اما معناداری خود را از مرگ می‌ستاند. مرگ، در مقابل همه آنچه از ما می‌گیرد، بهای آن را نیز می‌پردازد؛ بهایی که می‌توانیم با آن، بسی بیش از آنچه داده‌ایم، بازپس گیریم. تفسیر زندگی و فهم اعماق نظری آن، بدون درک عمیق از مسئله مرگ، امکان ندارد. رابرت جی. آلسن (۱۳۸۸) در مقاله «معرفی تحلیلی مرگ» می‌گوید: علقه اولیه فلاسفه‌ای که به مسئله مرگ پرداخته‌اند، کشف راه‌های تسکین و غلبه بر خوف ناشی از مرگ است.

نتیجه‌گیری

اگرچه در هیچ تفسیر عمیقی از حیات، مرگ، ضد زندگانی به‌شمار نمی‌آید. اما میان آن دو تقابلی است که به همراه دارند. این دو، این امکان را در اختیار ذهن و امکانات علمی ما می‌گذارند که یکی را در پرتو دیگری بشناسیم. به‌ویژه آنکه در هر نظام اندیشگی و فلسفه قدیم و جدیدی، بحث معناداری زندگی، ربط ناگزیری با مرگ پیدا می‌کند. غیر از ادیان و جهان‌بینی‌های خدا محور، همه فلسفه‌های بشری نیز خود را موظف به بحث و گزارش درباره مرگ دانسته‌اند. البته همه فلسفه‌ها یا گرایش‌های فکری، به یک اندازه، گرد موضوع مرگ نمی‌چرخند. در این میان، فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی بیش از همه به این موضوع شگفت توجه می‌کنند. شاید دلیل این توجه عمیق و درگیری تمام‌عیار، این باشد که این نوع نحله‌های فکری، بیش از سایر مکاتب رقیب خود، به (زندگی) اهمیت می‌دهند؛ یعنی دلیل اهتمام آن‌ها به مسئله مرگ، اهتمام آن‌ها به زندگی است. هر قدر که نظام‌های فکری - فلسفی، بیشتر موضوع زندگی را در دستور کار خود بگجانند، به همان اندازه ناگزیر به پرداختن به موضوع مرگ هستند؛ بنابراین می‌توان این ادعا را کمابیش پذیرفت که اگرچه سیر طبیعی انسان (از زندگی به مرگ) است، اما سیر نظری و اندیشگی او باید (از مرگ به زندگی) باشد.

نگاه به زندگی و معنا و حقیقت آن، از این زاویه دستاوردهای ویژه و مغتنمی دارد که نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید، یا آن‌ها را پشت‌گوش انداخت. زاویه دیگری که نزدیک به این چشم‌انداز حیرت‌انگیز است، تجربه مرگ که به قول گادامر در فرهنگ مدرن به حاشیه رانده شده و از چشم‌ها نهان گشته است، گویی به‌واسطه تخیل طبیعت‌مدار هر ست، دوباره در کانون زندگی ظاهر می‌شود. مرگ‌آگاهی نهفته در این آثار، از جمله وجوه تمایزدهنده انسان از حیوان است. مرگ از نظر اندیشمند مدرن، مسئله‌ای حاشیه‌ای و بی‌اهمیت انگاشته شد. تا آنجاکه می‌توان گفت فکر کردن درباره آن به هنرها، ادبیات، روان‌کاوی و یزدان‌شناسی سپرده شد، و چنین به‌نظر می‌آید که نوشتن درباره‌اش منش «غیرفلسفی» دارد. هر چند در اندیشه‌های تولستوی، فروید و بولتمان به مرگ، بارها بیشتر فلسفه را می‌توان یافت تا در نوشته‌های بسیاری از فیلسوفان تحلیلی که درباره منطق و شناخت می‌نویسند، در واقع به‌نظر می‌رسد که فلسفه دوران مدرن به تجربه مرگ به‌عنوان تجربه‌ای شایسته تأمل نگاه نکرده است، بلکه این تجربه را به‌عنوان معضلی که گره‌اش را گشوده، برای همیشه کنار گذاشته است. مرگ‌آگاهی فلسفه مدرن چه‌بسا همان فراموشی تجربه مرگ باشد. این فلسفه هیچ‌گاه مترصد رویارویی با چشم‌اندازهای نهفته در مقولات نیستی و غیاب نبوده است. چنین مرگ‌آگاهی زده‌ای به‌ندرت کوشیده است که پویایی و جریان خون را به بخش «آگاهی‌اش» بازگرداند. اما اگر این تجربه برای همیشه در اندیشه و فلسفه مدرن سرکوب شده است پس چرا حضورش را به هزاران شکل در متون ادبی و آثار هنری مدرن شاهد بوده‌ایم؟

حضور مرگ اگزیستانسیالیستی را در نقاشی‌های دوره‌های مختلف نظیر آثار پیکاسو، سالوادور دالی، پل گوگن و... در تاریخ هنر رایج بوده؛ اما این مقوله به قرن‌های نوزده و بیست و مقبل آن محدود نمی‌شود در هنر مدرن دوره معاصر نیز می‌توان آن را به‌وفور دید نقاشانی چون گرهارد ریشتر، آنسلم کیفر و گئورگ بالتیز این مهم را در آثار خود آورده‌اند و در بسیاری موارد با آرامش و از سر انتخاب به این مقوله پرداخته‌اند. دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها درباره اینکه وجود انسان مقدم بر ماهیت اوست سبب شده است که آن‌ها بر واقع‌بودگی و امکانات انسان تأکید بسیاری داشته باشند. از نظر آن‌ها نگاه انسان به مرگ تأثیر بسیاری بر نوع مواجهه‌ای دارد که او در قبال این وضعیت‌ها در پیش می‌گیرد. از طرف دیگر نوع رابطه‌ای که انسان با دیگران و خدا برقرار می‌کند، بر نگرش او نسبت به مرگ و چگونه زیستن براساس چنین نگرشی تأثیری عمده دارد. همان‌طور که انتظار می‌رود نگاه خاص هر کدام از این فیلسوفان به مسئله خدا و ارزش‌های اخلاقی

در مواجهه آن‌ها با مرگ نیز تأثیر داشته است و سبب شده تا اهداف از پیش تعیین‌شده‌ای؛ چون آرامش و شادی را به‌عنوان غایت رویکرد خود در نظر نگیرند و بجای آن به طرح مسئله اصالت بپردازند که ضرورتاً معرف عمل خاصی نیست. این فیلسوفان برای گریز از ارائه تعریفی از انسان از ارزش‌گذاری اخلاقی روی گردانند و مدعی‌اند که صرفاً ترجیحاتی را بیان می‌دارند، تا هر کس که با آن‌ها همدل است شیوه‌ای را که برای زندگی اصیل لازم است در پیش گیرد.

فهرست منابع و مآخذ:

اسکوئیان، عباس. (۱۳۸۸). مرگ و نیستی از دیدگاه سه فیلسوف اگزیستانسیالیست: کی یرکگور، ساتر و هایدگر؛ پایان‌نامه دوره دکتری فلسفه، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

اکبرزاده، فریبا؛ دهباشی، مهدی؛ شانظری، جعفر. (۱۳۹۳). «بررسی و تحلیل تطبیقی مرگ و رابطه آن با معنای زندگی از دیدگاه مولوی و هایدگر». الهیات تطبیقی، شماره ۱۱، ۲۰-۱.

بی‌نظیر، نگین. (۱۳۹۸). «سفر؛ تجربه زیسته خوانش اگزیستانسیالیستی از الگوی سفر-زندگی شمس پرنده». دو فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)، شماره ۲۰، ۱۵۱-۱۲۹.

جغتایی، صادق؛ فدوی میارکلایی، زهرا. (۱۳۶۵). «شکست مرگ (پدیده مرگ در اندیشه شاملو و مکتب اگزیستانسیالیسم)». گیلان، یازدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی.

چوبک، پریا؛ اکوان، محمد، رهبرنیا، زهرا. (۱۳۹۹). «خوانش بدن در نقاشی‌های پیکاسو». مبانی نظری هنرهای تجسمی، شماره ۱۰، ۳۰-۴۲.

حقیقی، شاهرخ. (۱۳۷۹). گذر از مدرنیته. چاپ ششم، تهران: نشر آگاه.

خداامردی، شیلان. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی نقاشی فیگور در هنر مدرن و پست‌مدرن». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشکده هنر و معماری.

راه بار، نندا؛ خبازی کناری، مهدی. (۱۴۰۰). «خوانشی اگزیستانسیالیستی از مفهوم مرگ در نهج‌البلاغه». دوفصلنامه علمی، شماره ۲، ۱۲۹-۱۱۱.

رفیع، هاله. (۱۳۸۹). «بررسی پدیده خودکشی در اگزیستانسیالیسم با نگرش ویژه به گوشه‌نشینان آلتونا اثر ژان پل سارتر». نشریه نقد زبان و ادبیات خارجی، شماره ۵، ۱۰۷-۹۳.

زرکوب، افروز. (۱۴۰۰). «بررسی جلوه‌های خیال در آثار سالوادور دالی با رویکرد نقد تخیلی گاستون باشلار». پایان‌نامه کارشناسی ارشد پژوهش هنر، موسسه آموزش عالی غیردولتی غیر انتفاعی طبری.

شاه‌پری، زهرا. (۱۳۹۱). «بررسی اندیشه‌های دینی اوانامونو، فیلسوف اگزیستانسیالیست». پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته الهیات، تهران، دانشگاه الزهراء (س).

صدیقی، داود. (۱۳۹۵). «آشنایی با شاخص‌های دولت پست‌مدرن». مرکز پژوهش‌ها مجلس شورای اسلامی، دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی، شماره ۳، ۴۴-۱.

فرجی، علیرضا. (۱۳۹۹). «ایمان، مرگ و معنای زندگی در اندیشه کیر کگور و سارتر». پژوهش‌های مابعدالطبیعی، شماره ۲، ۷-۳۲.

محمدشاهی، ش. (۱۳۹۷). «مطالعه تطبیقی تفکر اگزیستانسیالیسم در آثار ادوارد مونک و ادوارد هاپر». پایان‌نامه کارشناسی ارشد پژوهش هنر، شیراز، مؤسسه عالی ارم شیراز.

مک کواری، جان. (۱۳۸۲). الهیات اگزیستانسیالیستی مقایسه هایدگر و بولتمان. مترجم: مهدی دشت بزرگی، قم: مؤسسه بوستان کتاب قم.

معتمدنیا، سارا؛ پویان، علی. (۱۳۹۳). «انسان در برابر مرگ با رویکردی به آثار دیمین هرست». چیدمان، شماره ۸، ۱۱۴.

موسوی‌نیا، نزار. (۱۳۹۱). «شیوه بیان در آثار نقاشان سورئالیسم با تکیه بر آثار سالوادور دالی و نئورواخ». پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته نقاشی، تهران، دانشکده هنر و معماری.

میرزای فشمی، ا. (۱۳۹۸). «عناصر اگزیستانسیالیستی در آثار نقاشان پست‌مدرن باتکیه بر آثار فرانسیس بیکن، سالوادور دالی و اندی وار هول». پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.

یانگ، جولیان. (۱۳۸۴). فلسفه هنر هایدگر. مترجم: امیر مازیار، تهران: گام نو.

Gadamer, H.G. (۱۹۹۶). The Experience of death. In H.G. Gadamer (ED), The enigma of health: the art of healing in a scientific age. Stanford, CA: Stanford University Press.

Guerra, E. (۲۰۱۵). Sartre's Existentialism and Aesthetics; Art Existential and Social Projects- University of Missouri.

Heidegger, M. (۱۹۶۲). Being and Time, Translated by John Macquarrie, Basil Blackwell.

Inwood, M. (۱۹۹۹). A Heidegger Dictionary. Blackwell. Uk

Kierkegaard, S. (۱۹۸۳). Stages on Life's Way. Studies by Various Persons; ed. And trans. with intro. And notes by Howard V. Hong and Edna H. Hong USA. Princeton University Press.

Sarter, Jean P. (۱۹۹۲). being and nothingness, translated by hazel E. Barnes, New York, Washington square Press.